

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۱۷، شماره ۳۵، بهار و تابستان ۹۳

سیمای پیامبر اعظم (ص) در مرصادالعباد نجم الدین رازی
(علمی - پژوهشی) *

دکتر حسین یزدانی
استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور
مهدی محمدی
دانشجوی دکتری و عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور

چکیده

ستایش پیامبر اسلام بعد از ستایش خداوند، در اغلب آثار منظوم و مثنوی ادب پارسی به گونه ای آمده که گویی یک «سنت» است که در دیباچه سخن، نام و یاد خداوند مهربان و رسول مهربانی ها جلوه گری نماید. در آثار عرفانی، دلباختگی شاعران و نویسندگان به «آفتاب آفرینش»، «چراغ معرفت»، «شمع نبوت» و «سراج امت» از لونی دیگر است؛ زندگی و سیره پیامبر اسلام و مراحل مختلف آن و بویژه هجرت، معجزات، ویژگی های اخلاقی، حوادث زندگی و «معراج» ایشان به عالم ملکوت، قسمت اعظم این یادکرد را تشکیل می دهد. کتاب مرصادالعباد، یکی از متن های گران سنگ زبان فارسی در قرن هفتم است، نجم رازی در آغاز هر قسمت از کتاب، پس از اشاره به آیه ای از قرآن، به سخن حضرت رسول (ص) و تبیین و تفسیر آن آیه می پردازد و در متن کتاب، به روش و منش آن بزرگوار استناد می کند. نشان دادن برتری های پیامبر اعظم، ضرورت معرفت بیشتر آن حضرت و بیان خاتم بودن و نسخ ادیان دیگر توسط پیامبر در متن کتاب مرصادالعباد، هدف این مقاله است؛ بدین منظور مباحثی چون «مقایسه پیامبر

اعظم با پیامبران دیگر»، مانند حضرت آدم، حضرت ابراهیم، حضرت سلیمان و حضرت موسی (علیهم و علی نبینا الصلوات)، «شریعت پیامبر» و تلاش نجم رازی برای این مقایسه و «علل فرستادن شریعت پیامبر» و جنبه های دیگری از ابعاد شخصیتی و تاریخی آن حضرت، همچون «واسطه آفرینش بودن»، «معراج»، «سایه نداشتن پیامبر» و «نام های مبارک پیامبر» از منظر نجم دایه که در مرصادالعباد آمده، در این جستار بررسی شده است.

واژه های کلیدی: پیامبر اعظم (ص)، نجم رازی، مرصادالعباد، شریعت.

۱- مقدمه

تأثیر عمیق فرهنگ و معارف اسلام و کلام رسول الله (ص) و اهل بیت (ع) در افکار و اعتقادات مردم ایران زمین، بیش از آن است که بتوان حق مطلب را ادا کرد و از سوی دیگر عشق و محبت و ابراز ارادت این مردم نسبت به اسلام و کیان اسلامی نیز خارج از حد توصیف است. برای اثبات این حقیقت اگر در میان آثار مکتوب این سرزمین پنهان سیری بکنیم، آنگاه به ابعاد وسیع این عشق و آن تأثیر واقف می شویم. بخش مهمی از آثار مکتوب به زبان فارسی که می توان در بین سطور آن، خدمات متقابل اسلام و ایران را پیگیر شد، «ادبیات زبان فارسی» است. فرهنگ اسلامی که اساس آن مبتنی بر وحی الهی و سیره و کلام پیامبر عظیم الشان اسلام و اهل بیت اوست، در اعماق وجود مردم ایران زمین و نوع بینش و روش زندگی و آداب این سامان، بیشترین نصیب را برگرفته که تجلی آن را در لابلای آثار ارزشمند آن آشکارا می بینیم.

اگر در آثار نثر فارسی دقیق شویم، گذشته از اینکه تأثیر عمیق کلام حضرت رسول اکرم و مناقب ایشان را مشاهده می کنیم، خواهیم دید که در دیباچه های نثر فارسی، جایگاه ویژه و ثابتی به اهل بیت و عترت پیامبر و خود آن حضرت، اختصاص یافته است. این جایگاه مهم عموماً پس از حمد و ثنای خداوند و پیش از پرداختن به انگیزه و هدف نگارنده از نوشته، قرار دارد؛ با علم به این مطلب، دیباچه زیباترین و ادیبانه ترین بخش نوشته ها است. در آثار منظوم فارسی نیز گذشته از اینکه در تار و پود قالب های مختلف شعری، اشارات و تلمیحات و تضمین های بی شماری از مضامین کلام پیامبر اسلام را ملاحظه می کنیم، اشعار و منظومه های مستقلی را در مناقب و فضایل آن حضرت خواهیم یافت.

در ادبیات کهن این سرزمین، شاید کمتر شاعر یا نویسنده‌ای را پیدا کنیم که از همان آغاز کتاب به صورت مستقیم به ستایش حضرت محمد (ص) پرداخته باشد. در متن‌های ادبی نظم و نثر، حضور چشمگیر سخنان، رفتار، روایات و به طور کل آنچه را که «سیره رسول الله» نامیده می‌شود می‌توان مشاهده کرد. در این میان، متون عرفانی و تعلیمی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند، چرا که شخصیت پیامبر به عنوان انسان کامل و برترین انسان، سند و الگوی معتبر و قابل قبول برای همگان در پیمودن راه طریقت و رسیدن به سرمنزل مقصود است.

۱-۱- بیان مسئله

بسیاری از آثار منظوم و منثور برجسته ادب فارسی، پیامبر اعظم (ص) را به نحوی شایسته معرفی کرده‌اند. مرصادالعباد که یکی از نفایس متون منثور و آثار نغز عرفانی فارسی است، از این دست آثار است. مؤلف این کتاب، «ابوبکر بن عبد الله بن محمد بن شاهاور الاسدی الرازی»، معروف به «نجم رازی»، از صوفیان مشهور نیمه اول قرن هفتم و از جمله نویسندگان آن عهد است. (صفا، ۱۳۶۸: ۲/ ۲۱۲) مولد و منشأ نجم رازی، شهر ری و کتاب او دارای نثری روان و ساده است. کتاب مرصادالعباد همواره مورد توجه و استفاضه باریک بینان در حوزه عرفان و تصوف بوده و بزرگان گران سنگی چون مولانا جلال الدین محمد، معروف به مولوی، و لسان الغیب، خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، از آن بهره‌ها برده‌اند. در این کتاب، سیمای پیامبر اکرم (ص) هم در احادیث متعددی که از خود آن حضرت نقل شده - که تعداد آنها به دویست و شصت حدیث می‌رسد - و هم در سخنان دیگران و نیز در رفتارها و کردارهای ایشان جلوه کرده است.

۲-۱- ضرورت و اهمیت تحقیق

نویسندگان مقاله در مرتبه نخست، به سبب جایگاه متعالی پیامبر مکرّم اسلام در آموزه‌های وحیانی، بویژه در قرآن کریم، و دیگر بر مبنای تیمّن و تبرک به نگارش این مقاله پرداخته‌اند:

گفت مشق نام لیلی می کنم خاطر خود را تسلی می کنم

هدفی که این مقاله دنبال می‌کند، معرفت و شناخت بهتر بازنمایی سیمای پیامبر اعظم و روش و منش آن حضرت در کتاب مرصادالعباد است. طبعاً این شناخت، محبت بیشتری را ارزانی می‌دارد.

۱-۳- پیشینه تحقیق

در زمینه مورد بحث، به شکل کلی و عمومی، پژوهش‌های متعددی در حوزه ادبیات پارسی انجام گرفته که برای نمونه می‌توان به مقالات زیر اشاره کرد:

- سیمای پیامبر اعظم (ص) در دیوان خاقانی شروانی (۱۳۸۶)، از جهانگیر صفری و روشنگر رضایی.
- سیمای پیامبر اعظم (ص) در کشف المحجوب هجویری (۱۳۸۶)، نوشته ابراهیم سلامی.
- بررسی و مقایسه مدح و معراج پیامبر (ص) در چهار مثنوی عطار (الهی نامه، اسرارنامه، منطلق الطیر، مصیبت نامه (۱۳۸۶)، از احمد رضا رضایی جمکرانی.
- تحلیل ظرفیت های تمثیلی حکایات مربوط به پیامبر اکرم (ص) در مثنوی مولانا (۱۳۸۶)، از فاطمه کوپا.
- بازتاب شخصیت پیامبر (ص) در شعر معاصر فارسی (۱۳۸۶)، نوشته سعید بزرگ بیگدلی و مریم صادقی گیوی.
- تحلیل نگرش مولوی درباره پیامبر اعظم (ص) (۱۳۸۶)، نوشته بخشعلی قنبری.
- حضرت محمد (ص) در نگاه تأویلی شمس الدین محمد تبریزی (۱۳۸۶)، از مصطفی گرجی.
- بازتاب شخصیت پیامبر اعظم (ص) در ذهن و زبان سنایی (۱۳۸۶)، از منوچهر اکبری.
- سیمای پیامبر (ص) در مثنوی مولانا (۱۳۸۹)، نوشته جواد جعفریان و پرویز حیدری.
- بازتاب زیبایی شناختی سیمای پیامبران در قصاید خاقانی (۱۳۹۰)، نوشته مرتضی محسنی، شاه احمد غنی پورملک و هاجر مرادی.

ملاحظه می شود که پژوهش های انجام شده، بیشتر در باره ادبیات منظوم پارسی است و تنها ۲ مقاله از مجموع مقالات یاد شده، در حوزه نثر پارسی است و راجع به سیمای پیامبر اعظم(ص) در کتاب منشور مرصادالعباد، تحقیق مستقلی شکل نگرفته است.

۲- بحث

۲-۱. مقایسه پیامبر اعظم(ص) با دیگر پیامبران

نویسندگان پارسی زبان متعددی در آثار خود، به ستایش پیامبر اکرم(ص) پرداخته اند و به منظور نشان دادن برتری های پیامبر اسلام و تبیین جایگاه والا و درجه اعلا ی وی، ایشان را با پیغمبران دیگر مقایسه کرده اند؛ نجم رازی نیز در مرصادالعباد، خصوصیات و ویژگی هایی را برای پیامبر برمی شمارد که نشان از برتری ایشان بر انبیای دیگر دارد، که عبارتند از:

- نسبت خود از دنیا و آخرت و هشت بهشت بریده است. (نجم رازی، ۱۳۸۰: ۱۳۳)

- گوی اولیت و مسابقت در هر میدان ر بوده است. (همان: ۱۳۴)

-- خواجه را سایه نبود. (همان: ۱۳۵)

- محمد[ص] مظهر صفت لطف و محبت بود. (همان: ۱۵۶)

- توانگری و فخر او در فقر است. (همان: ۲۲۱)

- محبت، یکی از صفات دین است که محمد[ص] این صفت دین را به کمال رسانید.

(همان: ۱۵۴)

- تخم آفرینش، محمد[ص] بود و ثمره هم او بود و شجره آفرینش به حقیقت هم

وجود محمدی است. (همان: ۴۰۳)

• علم لدنی پیامبر، بی واسطه است. (همان: ۲۴۰)

علاوه بر این موارد که برجستگی خاص پیامبر اسلام را نشانگر است، نجم دایه به

مقایسه آن حضرت با پیامبرانی همچون حضرت آدم، حضرت ابراهیم، حضرت سلیمان و

حضرت موسی (علیهم و علی نبینا الصلوات) پرداخته است.

۲-۱-۱. مقایسه پیامبر اکرم با حضرت آدم

مقایسه با رویکرد جایگاه و انتساب

الف. نسبت پیامبر اسلام از آدم و آدمیان، منقطع است و نسبت او با عالم نبوت و رسالت است.

"مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ" (أحزاب: ۴۰).

ب. آدم، طفیل محمد (ص) بود نه آنکه محمد (ص) طفیل آدم باشد.

تا ظن نبوی که ما ز آدم بودیم کان دم که نبود آدم، آن دم بودیم

بی زحمت عین و شین و قاف و گل و دل معشوقه و ما و عشق همدم بودیم

(نجم رازی، ۱۳۸۰: ۱۳۲)

چون طفیل نور او آمد امم سوی کل مبعوث از آن شد لاجرم

(نظامی، ۱۳۳۸: ۲۴۵)

ج. آدم ابوالبشر است و حضرت محمد (ص)، ابوالارواح. (نجم رازی، ۱۳۸۰: ۱۳۲)

۲-۱-۲- مقایسه پیامبر اسلام با حضرت ابراهیم (ع)

۲-۱-۲-۱. مقایسه با رویکرد تجلی و کشف

شکل و میزان انوار تجلی حق بر دل مؤمن، متناسب با میزان صفای دل او است و البته از راه‌های مختلفی، این انوار وارد دل مؤمن می‌شوند. ابراهیم از فعل به فاعل و از خلق به خالق و از سبب به مسبب پی‌برد و در این فرایند، او هم خود را دید و هم خلق را. ابراهیم خلیل در ابتدای کار، ستاره را دید: "فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا" (أنعام: ۷۶) پس چون از زنگار طبع خلاص یافت، انوار الهی را در صورت قمر دید؛ "فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا" (همان: ۷۷) و آن هنگام که آینه دل، به تمامی صافی گشت، در صورت خورشید دید: "فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً" (همان: ۷۸) پس در حقیقت، تمام اینها عکس پرتو انوار صفات ربوبیت بود که در آینه دل مشاهده می‌کرد ولیکن چون از پس حجاب روحانی و دلی، در مقام تلوین بود، افول پذیرفت. (نجم رازی، ۱۳۸۰: ۳۰۳) این افول باعث شد که ابراهیم ندای "لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ" (أنعام: ۷۶) را سر دهد.

در اینجا معرف (خداوند متعال)، از راه نظر وارد شده و حجاب‌ها باقی بوده است.

موسی، مقام و برتری نسبتاً بیشتری از ابراهیم خلیل داشت؛ به حکم آیه "مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ" (قصص: ۳۰) معرف از راه سمع در آمده است اما همچنان، حجاب

باقی مانده و ذوق، به واسطه ایجاد می شود و به حکم آیه: "وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا" (نساء: ۱۶۴) حجابها بر طرف گشته و ذوق، بی واسطه درك می شود.

آن هنگام که حجابها کاملاً از میان برداشته شده باشد و دیگر واسطه‌ای در میان نباشد، ذوقی در فرد ایجاد می شود که گویی خداوند را می بیند و از او حظّ وافر می برد، چنان که پیامبر علیه السلام را بود؛ "مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى أَفْتَمَارُونَ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ" (نجم: ۱۱-۱۲)

پیامبر دارای کشف روحانی بود؛ در این کشف، روح به کلی صفا می پذیرد و از کدورات جسمانی پاک می گردد تا عوالم نامتناهی را کشف کند و دایره ازل و ابد، در مقابل چشمانش باشد. مشخصه دیگر این کشف، آن است که حجاب زمان و مکان وجود ندارد و فرد می تواند ابتدای آفرینش موجودات را و آنچه را در زمان مستقبل روی خواهد داد، درك کند؛ چنان که خواجه علیه السلام می فرمود: «عرضت علی الجنه فرأيت اكثر اهلها المساكين و عرضت علی النار فرأيت اكثر اهلها النساء». (نجم رازی، ۱۳۸۰: ۳۱۳)

۲-۲-۱-۲- مقایسه با رویکرد توجه به حق

دل عارف که خاستگاه تجلی حضرت حق است، در سلامت حواس آن (نجم دایه برای دل به مانند قالب، حواسی را در نظر می گیرد) تصفیه و در توجه مداوم به حضرت الوهیت و تبرا از ماسوای حق، تربیت می یابد. (همان: ۱۹۳)

«ابراهیم به ماسوای حق نگریست، خود را بیمار خواند. "فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ" (صافات: ۸۸-۸۹) و چون از آن بیماری، شفا از حق یافت که "وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ" (شعراء: ۸۰)، توجه به حضرت حق کرد و از ماسوای حق متبری شد و گفت: "إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ" (أنعام: ۷۸-۷۹)»

اما خواجه علیه السلام که زنگار طبیعت و ظلمت صفات بشری از او محو شده بود، لحظه‌ای به ما سوای حق توجه نمود و حتی در شب معراج که آسمانها و گنج‌های آن را بر او عرضه کردند، به صفت ما "زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ" (نجم: ۵۳)، استحقاق مرتبه غنای حقیقی را یافت که "وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ". (ضحی: ۸) (نجم رازی، ۱۳۸۰: ۳۱۳)

۲-۱-۳- مقایسه حضرت محمد(ص) با حضرت سلیمان

مقایسه با رویکرد بحث ملک و سلطنت

سلیمان نبی، پیامبری است که برخلاف دیگر انبیا، دارای ملک و سلطنت با عظمتی بوده است. با توجه به آیه شریفه: "قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَّا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ" (ص: ۳۵)، حضرت سلیمان از خداوند متعال درخواست ملکی را می کند که سزاوار فرد دیگری پس از او نباشد. مؤلف مرصادالعباد، در مقام توجیه درخواست سلیمان از خداوند، که در عوض نبوت، ملک طلب کرده، چند علت ذکر می کند:

الف. سلیمان می دانست که هرگاه مملکت به تمام به دست آید، نبوت و علم در آن داخل شود؛ مانند حضرت آدم و داوود که در زمین، خلیفه خداوند بودند و در خلافت، نبوت و علم نیز وجود دارد.

ب. هرگاه قوت سلطنت و شوکت مملکت زیاد شود، تأثیر نبوت و علم، چند هزار برابر می شود و باعث می گردد که ضعفا، تقویت و اقویا، تربیت یابند و علما به تعلم علم شریعت حریص گردند. (نجم رازی، ۱۳۸۰: ۴۱۸)

در مرصادالعباد، علاوه بر علت های دو گانه یادشده، علل دیگری نیز در سبب درخواست مملکت از سوی سلیمان بیان شده؛ اما سؤال آن است که چرا پیامبر اسلام را مملکت دنیا به کمال ندادند و پیامبر در این زمینه چه برتری نسبت به سلیمان دارد؟

«اول آن که خواص حق دو گروه اند: نازنینان و نیازمندان. پیامبر اسلام، نازنینی بود که ناخواسته، مقصود را در کنار او نهادند و کلفت اسباب تحصیل آن برو نهادند ... "وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا" (نساء: ۱۱۳)... اما سلیمان را با صد هزار منت درخواست: "رَبِّ وَهَبْ لِي مُلْكًا" (ص: ۳۵)، زمام ناقه مملکت، به دست نیازمندی او دادند و در میانه، به زحمت بازخواست: "وَأَلْقَيْنَا عَلَيَّ كُرْسِيًّا جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ" گرفتار کردند. (نجم رازی، ۱۳۸۰: ۴۲۵-۴۲۷)

برتری دیگر پیامبر بر سلیمان، آن بود که سرور کاینات را بر تمام مقاماتی که دیگر انبیا، به دست آورده بودند، مانند آدم در صفوت، نوح در دعوت، ابراهیم در خلعت، موسی در مکالمت و سلیمان در مملکت، عبور دادند و از همه گذرانند و به مقاماتی رساندند که کس نرسیده بود و فضیلت هایی دادند که کس را نداده بودند و قال النبی: -

صلی الله علیه و سلم - فضلت علی الانبیاء بست. جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا و اُحلت لی الغنائم و نصرتُ بالرعب و أعطیت الشفاعة و بعثت الی الخلق کافه و ختم بی النبیین. (همان: ۱۳۱)

۲-۱-۴- مقایسه حضرت محمد (ص) با حضرت موسی (ع)

۲-۱-۴-۱- مقایسه با رویکرد به بحث تجلی حق

نجم رازی از مقایسه بین پیامبر اعظم (ص) و حضرت موسی (ع)، دو ناهمانندی را یافته است:

الف. تجلی خداوند بر موسی، تجلی ربوبیت بود؛ در این نوع از تجلی، هستی موسی باقی مانده است. "فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا" (أعراف: ۱۴۳)، از تجلی، نصیب کوه تدکدک بود و نصیب موسی صعقه؛ خداوند، هستی موسی را با وجود بیهوشی و کوه را با وجود پاره پاره شدن، باقی گذاشته است. «اگر چه در وقت ظهور، ازالت صفات بشری کند اما افنا نتواند کرد، چون تجلی در حجاب شد، صفات بشری معاودت کند. عادالمیشوم الی طبعه.» (نجم رازی، ۱۳۸۰: ۳۱۹)

اما تجلی الوهیت که تنها پیامبر عظیم الشان اسلام را شامل گردید و کمال این سعادت، به هیچ کس دیگر از انبیاء علیهم السلام ندادند، تمام هستی پیامبر را به تاراج داد و عوض وجود محمدی، وجود ذات الوهیت را اثبات نمود. "إِنَّ الدِّينَ يَبَايَعُكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ" (فتح: ۱۰) در این تجلی، دیگر برای پیامبر، سمع و بصر و ید و لسانی باقی نماند. (ر.ک: نجم رازی، ۱۳۸۰: ۳۲۰-۳۲۱)

ب. هرگونه تجلی خداوند بر بنده، همراه با یک نوع صفتی است که این صفت از نتیجه و اثر تجلی بر بنده حکایت می کند. تجلی خداوند بر محمد (ص)، به صفت «قدرت» متجلی شد که "وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى" (انفاق: ۱۷) و بر موسی، به صفت «کلام». "وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا" (نساء: ۱۶۴) (ر.ک: نجم رازی، ۱۳۸۰: ۳۲۲)

۲-۱-۴-۲- مقایسه با رویکرد به بحث ظرفیت و راه وصول

راه وصول به حضرت حق، نه کوششی از طرف بنده بلکه کششی بی علت از جانب حق است.

«صوفی آن باشد که هستی وی را نیستی نباشد و نیستی وی را هستی نه ... و صورت این اندر دو پیغامبر ... ظاهر توان کرد؛ یکی موسی ... که اندر وجودش عدم نبود، گفت: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» (طه: ۲۵) و دیگر رسول ما ... که اندر عدمش، وجود نبود تا گفتند: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» (انشراح: ۱). یکی، آرایش خواست و زینت، طلب کرد و دیگر را بیاراستند و وی را خود خواست نه. «هجویری، ۱۳۸۴: ۵۶) موسی از راه خود رفت که «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا» (اعراف: ۱۴۳)، لاجرم دست رد بر سینه او زدند و گفتند: «أَلَنْ تَرَانِي» (همان) «اما خواجه را علیه السلام، چون از راه حضرت بردند که «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا» (اسراء: ۱) و از قاب قوسین در گذرانیدند و به مقام او ادنی رسانیدند، هر چه لباس هستی محمدی بود از سر وجود او برکشیدند که «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ» (احزاب: ۴۰) و خلعت صفت رحمت در پوشانیدند و آن صورت رحمت را به خلق فرستادند. چون می رفت، محمد [ص] بود و چون می آمد، رحمت». (نجم رازی، ۱۳۸۰: ۳۳۱)

همانطور که دیده می شود، در تمامی قیاس های پیامبر (ص) با دیگر انبیاء، رجحان و برتری ایشان وجود دارد. قرآن کریم، به عنوان معجزه پیامبر اسلام و کتاب وحی که از جانب خداوند نازل گردیده، سرشار از آیاتی است که برتری حضرت محمد (ص) را بر دیگر انبیا به تصویر می کشد. جدا از جایگاه و امتیازات خاص پیامبر اسلام، شریعت آن حضرت نیز از جمله مواردی است که همواره توجه پژوهشگران و صاحبان اندیشه را به خود جلب کرده؛ شریعتی که کامل کننده و واسطه العقد شریعت ها است.

۲-۲- شریعت پیامبر

یکی از ابعاد وجودی حضرت رسول که در مرصادالعباد به طور چشمگیر و مفصل وجود دارد، بحث شریعت ایشان است. اصولاً در عرفان و تصوف اسلامی، قرآن و سیره پیامبر، منشأ واقعی تصوف شناخته می شود. «در حقیقت، بدون اسلام و قرآن، ممکن نبود محیط فکری و دینی عهد ساسانی، به پیدایش حالات و سخنان کسانی چون بایزید و حلاج و ابوالحسن خرقانی و عین القضات و مولانا جلال الدین بلخی منجر شود. تصوف، عرفان اسلامی بود و سیره پیامبر و صحابه و مخصوصاً قرآن و حدیث، منشأ اصلی آن شمرده می شود. حتی صوفیه، نسبت خرقة و سابقه آداب و رسوم خود را از طریق صحابه - خاصه علی

بن ابی طالب (ع) - به پیامبر می‌رسانید که غالباً طریقه خود را عبارت از پیروی دقیق از سیرت و شریعت رسول تلقی می‌نمودند. (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۴)

طریقت نجم رازی بر پایه شریعت قرار دارد و دور از انتظار نیست که در مرصادالعباد، به صورت مکرر، از آیات و احادیث نبوی استفاده شود؛ قطع نظر از مکررات، در حدود ۲۶۰ حدیث در این کتاب ذکر، شرح و ترجمه شده است. نجم دایه، علم را علم شریعت پیامبر (ص) می‌داند و در میان شرایط مقام شیخی، شرط اول لازم و برای شیخ و مراد را علم شریعت برمی‌شمارد. «تا اگر مریدی مسئلتی ضروری محتاج شود، از عهده آن بیرون تواند آمد». (نجم رازی، ۱۳۸۰: ۲۴۴)

پیامبر و شریعت او، در کنار لطف حق و قرآن، در جهت دلیل و راهنمای مرید قرار دارد. (همان: ۲۵۱) اما چیزی که از منظر نجم دایه قابل اهمیت است، آن است که دلیل این راه را تنها پیامبر و لطف حق نمی‌داند، چون با وجود آنکه خواجه علیه السلام، طیب حاذق دین بود که هر بیماری را بشناسد و معالجه هر یک به صواب بفرماید، به ناچار مرید را از طلب شیخی کامل گریز نیست. (همان: ۲۵۳)

جالب است آن هنگام که صفات مربوط به مرید صادق را برمی‌شمارد تا مرید داد صحبت شیخ به تمامی بدهد نیز سخن از شریعت پیامبر به میان می‌آورد و اول مقام مرید را توبه می‌داند؛ اما چه توبه‌ای؟ توبه‌ای نصوص از جملگی مخالفات شریعت؛ آری از منظر نجم دایه، اول شرط مقام مریدی، توبه است و این مقام تا آنجا اهمیت دارد که حضرت رسول نیز که در مقام محبوبی حق قرار دارد، هنوز توبه را سر لوحه کار خود قرار می‌دهد و می‌گوید: «انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مره». (همان: ۲۵۷)

درست است که پیروی از شرع در مکتب فکری نجم دایه، جایگاه والایی دارد و اطاعت از شرع و اوامر و نواهی آن را همواره سر لوحه کار خود ساخته است اما گویا در این دوره، عابدانی ریاکار و مزور نیز وجود داشته‌اند؛ متشرعانی که با مکر و نیرنگ، خود را متصل به حق برمی‌شمارند و در واقع، خویشتن پرستانی بیش نیستند. این درد، نجم دایه را بر آن داشته تا فریاد بر آورد:

جان باز که وصل او به دستان ندهند	شیر از قدح شرع به مستان ندهند
آنجا که مجردان به هم می‌نوشند	یک جرعه به خویشتن پرستان ندهند

(همان: ۲۲۲)

مرید باید ابتدا نفس خود را به قید شرع، محکم مقید کند و سپس، روی به تصفیه دل و تحلیه روح آورد. آن گاه الطاف خداوند به استقبال او می آید و تصرفات جذب عنایت حق، متواتر می گردد. (همان: ۲۱۲)

شریعت پیامبر، ظاهری دارد و باطنی؛ ظاهر آن، اعمال بدنی، مانند نماز و روزه و زکات و حج و گفتن کلمه شهادت است که این اعمال، کلید طلسم گشای صورت قالب انسانی است و باطن شریعت، اعمال قلبی و سرّی و روحی است که آن را طریقت خوانند. طریقت، طلسم گشای باطن است تا فرد را به حقیقت برساند. (همان: ۱۶۲)

شرع و تقوای الهی، میزانی است که به واسطه آن می توان تمام صفات بهیمی و سبعی را در حد اعتدال نگاه داشت و آنها را تبدیل به صفات روحانی و ملکی ساخت. (همان: ۱۷۹) البته خاصیت شرع، آن است که هر یک از این صفات را در مقام خویش صرف کند و چنان کند که فرد، بر این صفات غالب باشد و این صفات برای او، چون اسب رام باشند. (همان: ۱۸۲) نجم دایه، عللی را برای فرستادن شریعت پیامبر بر می شمارد که عبارتند از:

الف. شریعت را برای انسان فرستاد تا انسان، هر تصرف که در صفات کند، به فرمان الهی باشد، نه به طبع خویش.

ب. ظلمت و کدورتی که در قالب انسانی به رفق نفس ایجاد شده است، به واسطه تعبدات شرعی که بر خلاف مراد نفس است، بر می خیزد.

ج. هر رکن از ارکان شرع، فرد را مژگر باشد از قرارگاه اولیّه او و دوری از آن. (همان: ۱۶۶)

۲-۳- اسماء پیامبر (ص) در مرصادالعباد

نجم دایه برای پیامبر (ص)، سه نام بر می گزیند که بر اساس مقام با یکدیگر متفاوت اند؛ ابتدا، نام احمد است که پیامبر را تا هنگامی که به دنیا نیامده بود، احمد می خواندند: "یَٰأَتِي مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ" (صف: ۶) و چون پیامبر به وجود آمد و در تصرف پر و بال جبرئیل پرورش نبوت و رسالت یافت، او را محمد [ص] خواندند: "وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ" (آل عمران: ۱۴۴) و پس از آنکه پرورش به کمال رسید و در مقام قاب قوسین قرار گرفت، او را

عبد خواندند: "سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ" (أسراء: ۱). (نجم رازی، ۱۳۸۰: ۲۴۳)

۲-۴- پیامبر و معراج

«معراج که در لغت به معنای نردبان و وسیله عروج است، بردن رسول (ص) است از بیت المقدس به سوی آسمان و رؤیت آیت کبری.» (ابن سینا، ۱۳۶۶: ۴۴)

داستان معراج رسول الله، بی تردید یکی از مشهورترین فرازها و اتفاق‌های زندگی رسول الله است. در اصالت این سفر روحانی و معنوی، هیچ کدام از نحله‌ها و فرق اسلامی تردید ندارند؛ بخصوص که داستان معراج و همراهی جبرئیل امین با رسول الله و حد و زمان معراج نیز در قرآن آمده است. پیرامون مبدأ حرکت، منزلت و قرب رسول الله با خداوند، شاید تفسیرها و تلقی‌ها اندکی متفاوت باشد؛ از آن جمله، برخی معتقدند از منزل ام‌هانی بود که عروج، شروع شد و گروهی دیگر معتقدند که از مسجدالحرام، حرکت آغاز شده است. (ابوالفتوح رازی، ۱۳۲۰: ۱۰۴/۳)

خداوند، پیامبر را به معراج برد تا شرف و عزت او را برای دیگران آشکار کند و غمی که از بلا و مشقت مؤمنان در دل اوست، با نشان دادن نعیم مؤمنان در آخرت، بر او آسان کند تا آنچه را به مردم می‌رساند، حاصل مشاهده باشد، نه خبر دادن از چیزی که خود ندیده است. (میبدی، ۱۳۶۳: ۴۸۲/۵)

نویسندگان متون عرفانی، همواره سعی کرده‌اند تا با بیانی زیبا و دلکش، توصیفگر این واقعه باشند. مرصادالعباد نیز علاوه بر داشتن نثری زیبا و روان، به دلیل آنکه مؤلف آن دارای ذوقی سلیم در بیان عبارات و مفاهیم بوده، از جایگاه ویژه‌ای در این زمینه برخوردار است. شاید کمتر متن عرفانی را در گذشته این سرزمین بیابیم که این‌گونه با کلمات و داستان‌ها، در بیان اندیشه‌های خود بازی کند. نجم دایه با بیان داستان معراج پیامبر و الهام از آن، رجعت روح به عالم خویش را به شکلی بسیار دل‌انگیز ترسیم کرده است. در این تمثیل، نفس، بُراقِ جان می‌باشد و روح که سواری عاقل است، تا آنجا که حد میدان نفس است، سوار بر آن سیر می‌کند... (نجم رازی، ۱۳۸۰: ۱۸۵)

در شب معراج، کشف القناع حقیقی انجام شد و واسطه از میان برخاست که "فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدَهُ مَا أَوْحَىٰ". (نجم: ۱۰) نجم دایه بر خلاف برخی افراد که معراج پیامبر را صرفاً

روحانی می‌پندارند، آن را امری جسمانی و روحانی و بازگشت پیامبر را از عالم علوی به عالم سفلی، ناشی از خاصیت جسمانی (آب و خاک) آن حضرت می‌داند. (نجم رازی، ۱۳۸۰: ۱۷۹)

۲-۵- پیامبر، واسطه آفرینش

یکی از مهم‌ترین پایه‌های جهان بینی عرفانی، نظریه «انسان کامل» و «حقیقت محمدیه» است. نظریه «انسان کامل»، آن گونه که ابن عربی آن را وضع می‌کند، بی‌شک در گذشته صوفیه، حتی در عرفان زاهدان قرون نخستین و در قرآن و حدیث ریشه دارد. به نظر می‌رسد که در شکل‌گیری نظریه انسان کامل محمدی که واسطه آفرینش هستی و آینه تمام‌نمای خداوند است، تجربه‌های صوفیانه در درک و شهود شعور واحد حاکم بر هستی از سویی و مباحث نظری و عقلی از سوی دیگر دخیل بوده است؛ تجربه‌هایی که به شکل گنگ، در شطحیات عارفان قرون سوم و چهارم و پنجم وجود داشته و ابن عربی با نبوغ خود، آنها را به صدا درآورده و با قابل فهم کردن آنها در محدوده مفاهیمی چون: تجلی، تشبیه و تنزیه، کمک کرده تا ما معنای آن شهودها و تجربه‌ها را در ملاقات با خداوند و دیدار او و اناالحق گفتن، دریابیم. انسان کامل ابن عربی، در پرتوی دو نظریه تجلی و علم الاسما توجیه می‌شود؛ این حقیقت، روح عالم است و مظهر کامل‌ترین اسم خداوند، یعنی اسم اعظم است. دلیل و سبب و هدف اصلی خلقت است و اگر او نبود، عالمی خلق نمی‌شد، چرا که دلیل خلقت حب الهی، به ظهور و بروز ذات در قالب مظاهر اسما و صفات و رؤیت جمال و کمال حق در آینه غیر است. (یثربی، ۱۳۸۴: ۲۲۱)

نجم دایه، مبدأ مخلوقات و موجودات را ارواح انسانی و مبدأ ارواح انسانی را روح پاک حضرت محمد(ص) می‌داند، چرا که حضرت محمد، زبده و خلاصه موجودات و ثمره شجره کاینات است که «لولاک لما خلقت الافلاک». مبدأ موجودات هم او بود و جز چنین نباید که باشد زیرا که آفرینش، بر مثال شجره‌ای است و خواهی علیه الصلوه و السلام، ثمره آن شجره و شجره، به حقیقت از تخم ثمره باشد. پس حق تعالی، چون موجودات خواست آفرید، اول نور روح محمدی را از پرتو نور احدیت پدید آورد و ... ارواح انبیا را علیهم الصلوه و السلام، از قطرات نور محمدی بیافرید. (نجم رازی، ۱۳۸۰:

پیامبران دیگر، مقدمه حضور و ظهور محمد (ص) اند. آدم و موسی و دیگران می آیند تا مقدمات کار محمد را مهیا کنند و هر یک، به سان وزیر و بشیر و منجم و کدخدا و سپاه سالار و حاجب در درگاه پادشاهی او خدمت می کنند. (میلادی، ۱۳۶۳: ۶۸۳/۱) به همین دلیل نیز میان صحابه پیامبر که او را درک کرده اند و انبیا که فیض و سعادت درک او را نداشته اند، تفاوت بسیار است. (همان: ۱۱۲/۸) رسول خدا از منظری، نتیجه و مؤخره همه انبیاست و از منظر دیگر، مقدمه، اکمل و جامع آنها.

بر اساس نص صریح: "سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ" (حدید: ۱)، تمام ذرات کاینات، در تسبیح و تقدیس حضرت حق اند. نجم دایه، مسبِّح و مقدس بودن این کاینات را به واسطه آینه روح محمدی که عکس آن بر ذرات کاینات افتاده، می داند و حضرت آدم که خود معلم ملائکه بوده و در دستگاه آفرینش به او امر آمده که: "يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ" (بقره: ۳۳) را به همراه تمام فرزندان، در زیر لوای ثناخوانی پیامبر اعظم می داند. (ر.ک: نجم رازی، ۱۳۸۰: ۶۳)

ذاتش مراد عالم و او عالم کرم

شرعش مدار قبله و او قبله ثنا

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۴)

مؤلف کتاب مرصادالعباد، احادیثی را از پیامبر که در آن اولین چیزی که حضرت حق خلق نموده قلم، عقل و روح معرفی می کند، بر یک گونه می پندارد و تمام آنها را به نور پاک محمدی که آفرینش به سبب و واسطه آن خلق شده، تأویل می کند. (ر.ک: نجم رازی، ۱۳۸۰: ۵۲)

۲-۶- سایه نداشتن پیامبر

سورآبادی، در قصص قرآن اشاره می کند که از لطایف پیامبر، آن بود که سایه وی بر زمین نمی افتاد. (سورآبادی، ۱۳۶۵: ۴۱۶)

بحث سایه نداشتن پیامبر، بحثی است که بزرگان دیگری، از جمله: خاقانی، عطار، نظامی، جامی و دیگران، آن را مطرح نموده و هر یک به زعم خود، دلیل و برهانی برای آن آورده اند.

سایه را پنبه بر نه احمدوار

تا شود ابر سایبان خلوت

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۸۲۴)

در این بیت، خاقانی، سایه را استعاره از جهان و هستی آورده و سایبان شدن ابر در بیابان بر بالای سر پیامبر را نتیجه توجه نداشتن آن حضرت به هستی می‌داند.

سایه نداری تو که نور مهی
رو که تو خود سایه نور الهی
(نظامی، ۱۳۶۳: ۵۷)

نظامی، وجود حضرت رسول را سایه نور ماه وجود خداوند تلقی می‌کند و معتقد است که سایه را سایه نباشد:

بوده از عز و شرف ذوقبلتین
ظَل بیظلی او در خاققین
(عطار، ۱۳۸۳: ۹۱)

عطار، هستی بی سایه پیامبر را قبله گاه جهانیان می‌داند:
ایه نبودش همچو خور و این طرفه تر کاندر سفر

از تاب خور بالای سر بودی سحابش سایه بان
(جامی، ۱۳۷۸: ۵۲)

جامی، همچون نظامی، آن حضرت را سایه نور خورشید ازل تصور می‌کند و بر این باور است که سایه خورشید، تنها نور خواهد بود و نه چیز دیگر.

آری علت این که پیامبر سایه نداشت، آن بود که همه نور بود. (نجم رازی، ۱۳۸۰: ۱۵۸) نجم دایه از دو وجه، این مطلب را حق می‌داند: اول آنکه آن حضرت، آفتاب عالم تاب بود که مردمان از او نور می‌گرفتند و دیگر آنکه آن حضرت، سلطان دین بود و به حکم «السلطان ظلُّ الله»، سلطان سایه خداوند است و برای سایه، سایه‌ای وجود ندارد. (همان: ۱۳۴)

«چون سر و کار او با خلق بودی، آفتاب نور بخش بودی؛ خلق اولین و آخرین را از نور او آفریدند و چون با حضرت عزت افتادی، سایه آن حضرت بودی؛ تا سرگشتگان تیه ظلالت، چون خواستندی که در حق گریزند، در پناه دولت و مطاوعت او گریختندی که
"مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ" (نساء: ۸۰)». (نجم رازی، ۱۳۸۰: ۱۳۴)

۲-۷- به چه دلیل دین پیامبر ناسخ ادیان است؟

در بحث مقایسه پیامبر اسلام با انبیای دیگر و ذکر برتری آن حضرت، اشاره‌ای به خاتم بودن ایشان کردیم. در اینجا، بحث را کمی گسترش داده و به نظر افراد دیگر و ادله نجم

دایه در مرصادالعباد درباره خاتم بودن پیامبر (ص) و نسخ سایر ادیان از جانب پیامبر اکرم (ص) اشاره می‌کنیم:

«اهل ایمان، بر موجب شهادت الهی و دلالت معجزات نامتناهی، ایمان آوردند به رسالت محمد علیه الصلوه و السلام و بر مقتضای نص کلام مجید، اعتقاد کردند که جمله ادیان و ملل، به ظهور دین او منسوخ شد و حکم سایر کتب، به وجود قرآن که بدو منزل گشت، زایل و باطل گشت و کمال نبوت و رسالت او، مهر زوال و انقطاع بر در نبوت و رسالت نهاد.» (عزالدین کاشانی، ۱۳۸۱: ۴۴)

خاقانی به پایان رسالت با ظهور حضرت ختمی مرتبت (ص) اشاره می‌کند و می‌گوید: آن حضرت، در عین آنکه خاتم الانبیاست، لیکن پیشرو آنها نیز است.

احمد مرسل که هست پیش رو انبیا بود پی انبیا دولت او را مدار

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۴۸)

اگر ز بعد همه در وجودش آوردند قدوم آخر او بر کمال اوست گوا

(همان: ۲۶)

تقدم حقیقت محمدی بر سایر انبیا، همچون تقدم غایی فکر بر عمل و تقدم میوه است بر درخت. (زرین کوب، ۱۳۸۷: ۱۱۵) ابن عربی، از عارفان هم عصر مولانا، نیز پیامبر (ص) را به لحاظ ظاهر، آخرین نبی و به لحاظ عظمت و اهمیت، اولین آنها دانسته است؛ به تعبیر دیگر، هر چند آن حضرت پس از همه پیامبران آمده است، همه پیامبران برای زمینه سازی ظهور او آمده‌اند زیرا پیامبر، انسان کامل است و انسان کامل، به دلیل اولویتی که در هستی دارد، تقدم رتبی پیدا کرده. در واقع، حقیقت محمدی نزد عارفان، عبارت از ذات احدیت به اعتبار تعین اول و مظهر اسم جامع الله است و الله، اسم ذات به اعتبار جمیع الاوصاف و مجموع اسما و صفات در تحت اسم الله مندرج است. پس چنان که اسم الله، بر جمیع اسما و صفات خدا مقدم است، حقیقت محمدی نیز که مظهر کلی اسم الله است، به لحاظ رتبه، بر جمیع مظاهر الهی مقدم است. (لاهیجی، ۱۳۸۱: ۲۳)

نجم رازی از دو وجه، خاتم بودن پیامبر اسلام و نسخ ادیان دیگر را تبیین می‌کند:

الف. وجه معقول

«اما جواب آنکه چون نبوت محمد ثابت شود و مسلم داریم، چرا دین او باید که ناسخ ادیان دیگر گردد، گوئیم: چون نبوت او مسلم داشتید، او را صادق القول باید دانستن و کتاب او را قبول باید کرد. در قرآن مجید که کتاب اوست، چنین فرمود که: "هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ" (توبه: ۳۳) ... یعنی به دین او، جمله ادیان، منسوخ شود. نسخ ادیان و کتب دیگر، نه بدان معنی است که آنها را به کلی باطل کند و حق ندانند و بدان ایمان نیارند ... که "وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ" (أنعام: ۵۹) و آنچه تمامی نعمت دین است که به روش خاص محمدی تعلق داشت، با آن ضم کند که "وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا" (مائده: ۳) تا اگر هر امتی، اقتدا به یک نبی داشتند، این امت، اقتدا به جمله انبیاء کنند و برخوردار متابعت همه شوند.» (نجم رازی، ۱۳۸۰: ۱۴۲)

ب. از وجه تحقیق

«دین را صفات بسیار است. هر صفتی را، یکی از انبیا می‌بایست تا به کمال رساند چنانکه:

آدم صفت صفوف به کمال رسانید، نوح صفت دعوت، ابراهیم صفت خلّت، موسی صفت مکالمت، ایوب صفت صبر، یعقوب صفت حزن، یوسف صفت صدق، داوود صفت تلاوت، سلیمان صفت شکر، یحیی صفت خوف، عیسی صفت رجا.

اما آنچه دره التاج و واسط العقد این همه بود، صفت محبت بود و این صفت دین را محمد علیه السلام به کمال رسانید. از بهر آنکه او دل شخص انسانی بود و محبت پروردن، جز کار دل نیست و چون کمالت دین، موقوف کمالت صفت محبت بود و آن به واسطه خواجه که دل شخص انسانی بود، به اتمام پیوست، چون کمال در این دین آمد، دین های دیگر منسوخ گشت.» (همان: ۱۵۳)

۳- نتیجه گیری

نجم الدین رازی، به دلیل ارادت خاص خود به حضرت محمد مصطفی (ص)، از زندگی، سیرت و کلام آن بزرگوار در مرصادالعباد استفاده کرده است. اصولاً مشرب عرفانی نجم دایه، سخت پایبند شریعت است و اشاره به احادیث نبوی در تمام مرصادالعباد،

به نحو چشمگیری وجود دارد. شناخت صحیح نجم دایه نسبت به شخصیت پیامبر و استناد به احادیث او در اکثر ابواب و فصول، گنجینه ای ارزشمند از مباحثی همچون معراج، شریعت، واسطه آفرینش، سایه نداشتن پیامبر و منسوخ کردن ادیان دیگر توسط پیامبر را خلق کرده است. یکی از مهم ترین مباحثی که درباره پیامبر وجود دارد، مسئله برتری آن بزرگوار نسبت به پیامبران دیگر است. نجم رازی ضمن برتر داشتن آن حضرت بر دیگر پیامبران، متناسب با موضوعات بحث، از دیگران نام می برد و در مقام مقایسه آن پیامبران عظیم الشأن با پیامبر اسلام(ص) چنین بر می آید که در تمام موارد، از جمله: توجه به حق، ظرفیت و راه وصول، تجلی و کشف و ملک و سلطنت، نجم دایه با ادله و گاهی با برداشت های ذوقی و عرفانی خود، پیامبر اسلام را از سایر انبیا برتر می داند. بحث منسوخ کردن ادیان دیگر توسط پیامبر اسلام، بحثی است که از گذشته مورد توجه صوفیه و به طور کلی، همه مسلمانان قرار گرفته و هر کدام به زعم خویش، این برتری را توجیه نموده اند. نجم دایه، هم از وجه معقول و هم از وجه تحقیق، خاتم بودن پیامبر اسلام و منسوخ کردن ادیان دیگر را با آمدن آن حضرت تبیین می کند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم

۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۶۶). **معراج نامه**. به تصحیح نجیب مایل هروی. چاپ دوم. مشهد: آستان قدس رضوی.
۳. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی. (۱۳۲۰). **تفسیر ابو الفتوح رازی**. به تصحیح و حواشی مهدی الهی قمشه ای. چاپ دوم. تهران: علمی.
۴. جامی، عبدالرحمن. (۱۳۷۸). **دیوان جامی**. تصحیح اعلا خان افصح زاد. تهران: میراث مکتوب.
۵. خاقانی شروانی، افضل الدین. (۱۳۷۵). **دیوان خاقانی شروانی**. به اهتمام میر جلال الدین کزازی. تهران: نشر مرکز.
۶. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۷). **بحر در کوزه**. چاپ ششم. تهران: علمی.
۷. _____ (۱۳۶۹). **ارزش میراث صوفیه**. چاپ ششم. تهران: امیر کبیر.
۸. سجادی، سید ضیاء الدین. (۱۳۷۹). **مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف**. چاپ هشتم. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت).
۹. سورآبادی، عتیق بن محمد. (۱۳۶۵). **قصص قرآن مجید**. به اهتمام یحیی مهدوی. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.
۱۰. صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۸). **تاریخ ادبیات ایران**. تهران: فردوسی.
۱۱. عزالدین کاشانی، محمود بن علی. (۱۳۸۱). **مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه**. تصحیح جلال الدین همایی. چاپ ششم. تهران: نشر هما
۱۲. عطار، فرید الدین. (۱۳۸۳). **منطق الطیر**. تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
۱۳. لاهیجی، محمد بن یحیی. (۱۳۸۱). **مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز**. به کوشش محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی. تهران: زوار.
۱۴. میبدی، احمد بن محمد. (۱۳۶۳). **کشف الاسرار و عدّه الابرار**. تصحیح علی اصغر حکمت. چاپ چهارم. تهران: امیر کبیر.

۱۵. نجم رازی، عبدالله بن محمد. (۱۳۸۰). *مرصادالعباد من المبدأ الى المعاد*. تصحیح محمد امین ریاحی. چاپ نهم. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۶. نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۶۳). *مخزن الاسرار*. تصحیح بهروز ثروتیان. تهران: توس.
۱۷. _____. (۱۳۳۸). *اسرارنامه*. تصحیح و تعلیقات و حواشی صادق گوهرین. تهران: صفی‌علیشاه.
۱۸. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۴). *کشف المحجوب*. تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. چاپ دوم. تهران: سروش.
۱۹. یشربی، سید یحیی. (۱۳۸۴). *عرفان نظری*. چاپ پنجم. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.